

موضع جناب راوش و موضع جناب پدram چرا موضع ما نیست؟

«...کویر بزرگ و بزرگ تر می شود...»

وای بر آن که کویر را پنهان می دارد»

*** نیچه ***

« ننگ و نام »

بحثی با نویسنده پُرکار جناب سلیمان راوش

قسمت اول
بخش چارم
بند دوم

ادعاهای پدram درباره مقاصد ترک زبانان علیه زبان دری چنان عجیب و غریب هستند که باید جداگانه برجسته ساخته شوند؛ پدram می گوید:

«...پان تورکیزم... بخشی از یک پروژه است برای فارسی زدایی در منطقه...یک زبان را مضمحل کنیم تا یک زبان دیگر مطرح بشه... یکی از پروژه های تهدید کردن زبان فارسی است... به نام یک زبان دولت می سازند...روش های فاشیستی دولت سازی...»^۱

چگونه است که پدram از سهم بزرگ ترکان در شگوفایی فرهنگ دری چشم پوشی می تواند؟ مگر پدram مولانا و نوایی و بیدل را از خاطر برده باشد؟ از جناب سید عسکر موسوی می خوانیم:

«...ترکان نه تنها با زبان فارسی، بل با فرهنگ فارسی بزرگ شده اند و رشد کرده اند...ازبک ها و ترکمن ها آن قدر به زبان و فرهنگ فارسی خدمت کردند...»^۲

این ادعاهای جناب پدram هر قدر هم که حیرت انگیز باشند، اما گپ نو نیستند؛ شکل مفصل تر این ادعا ها در نشرات مهاجرت ده سال پیش از قلم جناب بشیر بغلانی مطرح شدند؛ وی نوشت:

«...در سرزمین خراسان لشکرکشی و فتوحات اعراب بادیه نشین متعصب و... در دوران دیگر قبایل زردپوست صحرا نشین «آلتای و اورال» از شرق به قلمرو سامانیان (خراسان) پی هم هجوم می آوردند، سر-انجام بعد از زمان طولانی سلسله سامانیان را برانداختند و به قدرت رسیده وارد تاریخ شدند... اما با تأسف ... بعضی ها برخلاف رفتار اسلاف خود، تقویّه

- پدram؛ مورخ؛ ۲۰۱۶، ۰۶، ۰۶

^۲ - میترا؛ مؤرخ؛ ۲۰۱۵، ۱۲، ۱۲؛ پدram باید در این سخن موسوی بسیار تأمل کند که: «قومیت یک چیز است؛ زبان یک چیز دیگر»؛

زبان ازبکی (تورکی) و رشد تمایلات پان ترکیستی را... وسیله رسیدن به سیادت می دانند و در این راستا تلاش می کنند... گناهیست کبیره به زیان اقوام استبداد زده و به سود شوینیزم.

در سده های پسین امیرنشین های مستقل ... تحت تأثیر رقابت های نژادی، مذهبی و تهاجمات روسیه تزاری با ترکیه عثمانی، به ترکستان مشهور بوده است ... در زمان دیگر هجوم غارت گرانه چنگیزیان و هم چنان چندی بعد حمله تیمور بسیار خونریز و ویرانگرانه بوده که تاریخ از آن عملکرد ها با خشم و نفرت یاد می کند... جرگه قبایل صحرا نشین «افغان یا پشتون» ... بعد از مرگ زود هنگام سلطان صفوی، نام ترکستان که در بخشی از قلمرو حکمرانی سامانیان بمیان آمده بود، در میان کشورهای یاد شده از بین رفت ...»^۳

اینک اول میپرسیم که این گپهایی که جناب پدرام میگوید، چگونه جور می آیند با گپهای بعدی خود جناب شان: «فرصت هایی فراهم کنیم که مردم به هویت های قومی شان... اعتماد سازی میان اقوام... عدالت قومی... مسولیت شهروندی...»؟؟ و بعد این گپهایی که جناب پدرام میگوید، چگونه جور می آیند با تحقیر بسیار تعصب زده بشیربغلانی که میگوید: «قبایل زرد پوست»؟

به این چیز هایی که بشیر بغلانی نوشت، در همان زمان اینقلم پاسخ نوشتم^۴؛ نوشته های بشیر بغلانی و شرکا در میان ترک زبانان افغانستان نیز عکس العمل های تند برانگیخت که تا کنون ادامه دارد^۵؛

و اما بعد مشکل اصلی این است که این «ترک هراسی»، که بغلانی و پدرام هم در آن می پُفتند؛ اصلاً یک نقل بسیار است از برخی ملاحظات ایران کنونی که امروز دیگر خود ایرانی ها به آن ها پایبند نیستند؛ آویختن ترکان بر تخته سیاه، در ایران کنونی در حدّ یک مریضی دامن زده می شود؛ پیوسته و همه روزه «کتاب» های نو برای کشف و بازخوانی «گناهان کبیره!» ترکان نشر می شود؛ و «واپس گرایی در ایران»، هم، یک پس لگد ترکان بوده است:

«آثار عقب ماندگی با یورش های بیگانگان در این سرزمین کم و بیش اشکار می شد، تا جایی که فشار ها و سختگیری های حکومت های غیرایرانی و سیاست های تعصب آمیز مردم را آن چنان در لاک خود فرو برد ... وقتی رهبران اصیل و نژاده ایران از میان رفتند و به جای آنان عناصر بیگانه... سرتاسر مملکت را مسخر کردند... دیگر از اندیشه های والا نشانی نماند و مجالی برای ادامه تحقیقات علمی و فلسفی و شرایطی برای گام زدن در رسیدن به مدارج نه تنها پیش نیامد... این اوضاع و احوال و این سیاست از روزگاری آغاز شد که محمود غزنوی بر اریکه قدرت نشست و با حمایت خلیفه عباسی و تکیه به تظاهر به مذهب تسنن، حکومت و دولتی را بوجود آورد که پایه گذار تظاهرات میان تهی و سرکوبی و نابودی هر نوع اندیشه تازه ای بود؛ بعد از وی نیز تمام دولت ها و حکومت ها همین سیاست را دنبال کردند»^۶

این مکتب می گوید که تا وقتی «رهبران اصیل و نژاده ایرانی» قدرت را بدست می داشته اند، همه چیز در این مرغاب فقط مرغوب بوده است؛ «نژاده ایرانی» بسیار خوب بوده است؛ و از زمانی که عناصر بیگانه منظور عرب

^۳ - بشیر بغلانی: خصوصیات تاریخی، جنگ و اوضاع در کشور؛ سایت آرایی ۲۰۰۸

^۴ - اینقلم: مسایل میانقومی در افغانستان؛ سایت آسمایی؛ ۲۰۰۸

^۵ - تور دیقل میمنه گی، در سایت پندار، این «خصوصیات تاریخی» را نقد کرد:

«... سر هم بندی یک سلسله مسایل متضاد و متناقض... مقالات ماجرا آفرین... این هیاهوهای سوال برانگیز... این چنین بازی های ناعاقبت اندیشانه ...»

^۶ - غلامرضا سلیم: محمود غزنوی، سرآغاز واپس گرایی در ایران؛ تهران ۱۳۸۳؛ ص ۱۲

وترک است. روغ} و محمود غزنوی مملکت را مُسَخَّر کردند، همه چیز را مسخره کردند؛ اما بررسی های تاریخی این ادعا ها را مسترد می کنند:

اول مطابق به فردوسی می دانیم که در خود این حوزه، جزیره های سکون و شکوه، پیوسته در بحر خون و وحشت و غارت شناور بوده است؛ در تاریخ داستانی ما از کسانی بمانند کی خسرو ذکر است که لشکر می فرستاد تا قتال مخوف کنند و "جهان" را ویران کنند و زنان را اختطاف کنند؛ و این کیخسرو است که، از بس در همین «ایران» ویرانی کرد، فردوسی گزارش می دهد:

همان نیز پور سپهد چه کرد؟

از ایران و توران بر آورد گرد!

و بیل دورانست می نویسد که کوروش از این رو «کبیر» بوده است؛ که کسی بیشتر از وی گناه کبیره خون ریزی و وحشی گری نکرده است؛ سند داریم که همین هخامنشیان به خراسان تاخته اند و در دامنه های هندوکش، در این سو و آن سوی دریا، به قتل عام و نسل کشی پرداخته اند؛ و کوروش پارسی در همین ایران و بدست سارمت های ایرانی به مجازات جنایاتش رسانیده شده است!

آرامش دوستدار می نویسد که نظام فعال مایشای «شاهی یزدانگزیده»، که منشأ اصلی فرهنگ استبدادی در شرق بوده است، میراث هخامنشیان است.^۷ و مثلاً از افراسیاب تورانی ذکر است که سیاوش را زخم زد و بر روی صخره سنگ فرش کرد تا بخشکد؛ و فردوسی گزارش می دهد:

نگر تا سیاوش ز افراسیاب

چه بر خورد جز تابش آفتاب؟

دلخوشی کسانی که افراسیاب را ترک می شمارند، بی پایه است؛ افراسیاب «ترک» نبوده است؛ افراسیاب و همه توران- نیان از اقوام ایرانی بوده اند؛ و اگر جفایی از آنان سرزده است، جفای خود ایرانیان در حق ایرانیان بوده است؛ مسعودی می نویسد:

« مؤلد افراسیاب به دیار ترک بود؛ و آن خطا، که مولفان کتب تاریخ و غیرتاریخ کرده و او را ترک پنداشته اند، از همین جا آمده است»^۸

اضافه می کنیم که امپراطور جهانگشای داریوش، که ایرانیان کنونی این همه افتخار به او می بندند، مطابق به یوزف ویزهوفر در کتاب قیام گیوماته^۹، یک «داماد» بوده، که اصلاً اهل پارس نبوده است؛ و هنگامی که بر تخت

^۷ - آرامش دوستدار: امتناع تفکر در فرهنگ دینی؛ صص ۱۲۴ تا ۱۴۳

^۸ - مسعودی، ابوالحسن علی ابن حسن: مروج الذهب و معادن الجواهر؛ ترجمه ابولقاسم پاینده؛ تهران ۱۳۵۶؛ ج ۱؛ ص ۲۲۱
مارکوارت می نویسد: «...تورانیان مردمی ایرانی نژاد... که چادرنشین و بیابانگرد و از حیث تمدن از ایرانیان شهرنشین و کشاورز پایان تر بودند و همواره به ایرانیان دستبرد می زدند و به غارت و یغما می پرداختند.»/ عنایت الله رضا: ایران و ترکان در روزگار ساسانیان؛ تهران ۱۳۸۱؛ ص ۶۴

^۹ - یوزف ویزهوفر: قیام گیوماته و آغاز پادشاهی داریوش اول؛ ترجمه هوشنگ صادقی؛ تهران ۱۳۸۹

می نشیند اهل دربار پارس وی را غاصب قدرت می نامند و علیه وی قیام می کنند؛ داریوش خود، در کتیبه، خود را «آرین» می نامد؛ امروز می دانیم که «آرین» یک عنوان میتانی بوده است^{۱۰}؛ و میتان ها «پارس» نبوده اند!

شاید منظور از «رهبران اصیل و نژاده ایرانی»، ساسانیان بوده اند؟ اما عنایت الله رضا تاریخ جنگ و گریز، و اتحاد های، ساسانیان با همین ترکان را بر علیه خراسان، و بر علیه هیتالیان و کوشانیان، به تفصیل بیان می کند. و می نویسد که خسرو انوشروان دختر ایستمی ترک را به زنی گرفت^{۱۱}

و درباره سرگذشت شکست ساسانی در مقابل «قبایل صحرائشین عرب» در کتاب «تیشه ها به ریشه ها» می خوانیم:

«...یکی از بزرگ ترین مشکلات در راه یزدگرد سوم در پیش روی در مقابل اعراب، همین چند گانگی ملت ایران بود که در موقع ضرورت مانع از یکپارچگی و اتحاد ملی شد و گروه عظیمی به شاه و ملت شان پشت کردند.... ایدئولوژی مذهبی و نوع حاکمیتی که به وسیله مغ ها در دوره ساسانی اعمال گردید... عملاً سیستم تحمیلی آن ها بجای «اخلاق و قانون و روش زندگی ایرانی» نشست و بارز ترین نمونه آن کشتار بیرحمانه مزدکیان بود...»^{۱۲}

شاید منظور از «رهبران اصیل و نژاده ایرانی»، سامانیان بودند؟ اما تاریخ به ما می گوید که در «جنگ های طولانی» که به سقوط سامانیان انجامید، ترکان دخلی نداشتند؛ این جنگ ها در میان دو سلاله به اصطلاح «ایرانی»، یعنی سامانی و دیلمی برای چندین دهه دوام کرد و به زوال سامانیان انجامید؛ و این جنگ ها باعث اصلی انحطاطی بود که بعد فردوسی درباره آن هشدار می دهد، و سید جواد طباطبایی در آن بحث می کند^{۱۳}؛

«عروج ترکان»، که در پیامد های این جنگها صورت گرفت، ناگزیر بود؛ کیکاووس در قابوسنامه با وضاحت نوشت که شاهان سامانی خود شان امور لشکری را به ترکان سپرده بودند؛ و الپتگین سپهسالار ارتش سامانی، یک شخص مطیع و وفادار و صادق بود و تا اخیر اصلاً در فکر اشغال قدرت نبود؛ توطئه شاه سامانی بر علیه زندگی الپتگین، باعث شد که الپتگین در دفاع از خود، قدرت را بدست گیرد؛

^{۱۰} - عنایت الله رضا، همانجا، می نویسد:

«... اشتراک نام «آریا» در اقوام ایرانی و تورانی (سکایی)... موبد وحدت منشأ قومی آنها است... بسیاری از نام های کسان که با ریشه نام «آریا» همراه است، چون آریا رمنه، آریوبرزن، آریا رات؛ و نام های سکایی آریاپیت، آریا فرن، ... از زمره نام هایی هستند که با نام های قومی مربوط اند، زیرا ریشه آریا واژه قومی است»/ص ۶۴

^{۱۱} - عنایت الله رضا؛ همانجا؛ ص ۹۲

^{۱۲} - نور محمد عسکری: تیشه ها به ریشه ها؛ امریکا ۲۰۱۲؛ صص ۵ و ۲۸

^{۱۳} - سید جواد طباطبایی: دیباچه ای بر نظریه انحطاط ایران، تهران ۱۳۸۲

این بیان بشیربغلانی که می نویسد پس از این است که «ترکان وارد تاریخ شدند»، یک تحریف صراحت های تاریخ است؛ ترکان از آغاز هزاره اول ق. م. تا کرانه های اروپا ظاهر شده اند؛ و بیان زیر از بشیر بگلانی، نیاز به تدقیق دارد:

«بعد از مرگ زود هنگام سلطان صفوی،... نام ترکستان که در بخشی از قلمرو حکمرانی سامانیان بمیان آمده بود، در میان کشورهای یاد شده از بین رفت ...»

اگر منظور از شاه صفوی در این جا نادر شاه افشار بوده باشد؛ پس نادر شاه افشار، صفوی نبود، خراسانی بود؛ و شاید پس از ابومسلم، بزرگترین شخصیت تاریخی است که از خراسان سر زده است؛ و در کتاب «نادر شاه» از قلم ویلیام فلور هالندی می خوانیم که نادر شاه پسر خود میرزا قلی را به «جنگ ترکستان» مامور ساخت و میرزا قلی نخست در اندخود (اندخوی کنونی. روغ) فرود آمد و بعد تا بلخ رسید. یعنی در زمان نادر شاه، نام مناطق شمال افغانستان کنونی ترکستان بوده است. و در کتاب تاریخ احمد شاهی محمودالحسینی نیز این مناطق ترکستان نامیده شده و در همین تاریخ وقتی از خراسان سخن می رود اشاره بحانب غرب حوزه ما است^{۱۴}؛ همین است که در خطاب های قرن ۱۹ هم «شاه کابل و ترکستان متعلقه آن» آمده است؛

عنایت الله رضا به نقل از بارتولد می نویسد:

«از سده ششم م. ترکان به سرزمین های آسیای میانه راه یافتند و از سده چارم هش (دهم م. روغ) به تاسیس دولت هایی در آن سرزمین دست زدند، در پی آن دولتی بزرگ از ترکان در آسیای میانه و غربی پدید آمد.... ترکان پس از سقوط دولت سامانیان بیش از پیش به آن سامان مهاجرت و نقل مکان کردند و متدرجا نام عربی ماوراءالنهر به «ترکستان» مبدل شد؛ و نام های جغرافیایی ترکی پدید آمدند؛ زبان ترکی بتدریج زبان ایرانی را در آسیای میانه. روغ} از میدان بدر کرد، گو این که این جریان در زمان فرمانروایی روسیان پیشرفت عظیمی کرده، تا کنون هم پایان نیافته است...»^{۱۵}

و درباره دوره محمود بحث بسیار گسترده است؛ کسانی که از محمود هجو و نقد می کنند، هم دلایل و مستندات می دارند؛ اما سوال این است که در ایران کنونی که پیوسته دست رد بر سینه محمود و ترک می کوبند، به این حقیقت چرا اعتراف نمی کنند که همه مفاهیم کلیدی که در همین ایران کنونی برای برپا سازی «بنیان های فکری نظریه جامعه ایرانی»^{۱۶} عنوان می شوند، همه از همان کانون غزنوی نقل شده اند:

ایرانزمین: فرخی قرن چارم هق: «سر شهریاران ایرانزمین»

ایرانشهر: عنصری قرن چارم هق: «ز حرص مدحش اندر زمین ایرانشهر»

خسرو ایران: مسعود سعد سلمان قرن پنجم هق: «که آمد بر اثر اینک رکاب خسرو ایران»

ایرانشاه: سنایی قرن ششم هق: «ناصر ملک شه ایران، ایرانشاه آن»

^{۱۴} - محمودالحسینی المنشی: تاریخ احمد شاهی؛ بکوشش حامد نظری؛ کلن ۲۰۰۲؛ صص ۵۹ و ۷۳ و ۸۹ و ۹۲ و ۱۰۷

- عنایت الله رضا؛ همانجا؛ صص ۷۹ و ۱۰۷^{۱۵}

^{۱۶} - تقی آزاد ارمکی: بنیان های فکری نظریه جامعه ایرانی؛ تهران ۱۳۹۱

معلوم است که این بیان بشیر بغلانی: «جرگه قبايل صحرا نشين "افغان يا پشتون"» معطوف است به هجوم هوتکیان به اصفهان صفوی؛

بلی! افغانان بر صفویان هجوم بردند؛ و صفویان را در هم شکستند؛ بالاخره ما باید با ذهن آرام به این سوال پاسخ بدهیم که چرا این یک حادثه خاصاً مشنوم بوده است؟

اول این که صفوی ها «ایرانی» نبودند، بل ترک بودند؛ و با خشونت تمام صدها هزار ایرانی را سر بریدند؛ و زرتشتی ها را با خشونت تمام از پارس بیرون انداختند؛

دوم این که صفوی ها، هم، بمانند «قبایل صحرا نشین افغان»، خودشان یک قبیله صحرائشین ترک بودند؛ و هجوم به اصفهان تنها و فقط کار پشتون ها نبود؛ سایر اقوام افغانستان هم در این هجوم شرکت داشته اند!

سوم این که لاکهارت با وضاحت می نویسد که سقوط صفویان نتیجه بحران و انحطاط خود نظام صفوی بوده است؛ و «بعد از جلوس شاه سلطان حسین در سال ۱۶۹۴، علامات انحطاط، بلکه انقراض، سلسله صفوی هر روز بیشتر نمایان شد»^{۱۷}؛ و شاه حسین صفوی که «دیگر توانایی ایستادگی نداشت با زدن «جیقۀ» خود بر سر محمود افغان تاج و تخت را تسلیم نمود»؛

و چارم اگر هوتکیان یا به صحرا نشینی، و یا به تصادف، صفویان را در هم کوفتند؛ پس چگونه شد که شاه اشرف هوتکی سه صد هزار سپاه منظم معظم ترین قدرت عصر در آسیا، یعنی عثمانیان، را فقط با سی هزار سپاهی در هم شکست؛

و پنجم چرا این افغانان «صحرا نشین» بودند؟ چون کروسینسکی کشیش نوشته است که یک سرباز ارتش هوتکی در کجایی صابون را دیده بود و نشناخته بود که چیست؟

آیا حقیقتاً چنین بوده؟ بلی چنین بوده است! یک سپاهی نمی فهمیده که صابون چیست؛ و اما حدود العالم ده قرن پیش تر می نویسد که همین مردمان از نخستین مردمانی بودند که صابون تولید می کرده اند!!

تاریخ همه سلاله ها در این حوزه نشان می دهد که پیوسته عوامل متعددی دست بدست هم داده اند و باعث شده اند که مراکز ثقل جابجا شوند، و قدرت از یک قبیله به قبیله دیگر انتقال بیابد؛ تاریخ، با یک تاکید صریح، به ما می گوید که هجوم هوتکیان بر اصفهان کدام استثنا نبوده است. تا چه وقت رجز می خوانیم و از وهم گویی جزیه می خواهیم؟

بر گردیم به مبحث ترکان؛

مناسبات ترکان با مردمان همجوار خراسان ناگزیر مبتنی بر یک آمیزش تدریجی بوده است؛ و از این نظر این مناسبات برغم پیشامد های بسیار ناگوار، اساساً و مجموعاً نمی توانسته دشمنانه بوده باشند؛ و آمیزش تدریجی، در میان این مردمان مشترکات نسلی و ژنیتیکی بوجود آورده، که غیر قابل انکار هستند؛ طوری که امروز دیگر نمی توان ترکان، کما این که دیگر اقوام سرزمین ما را، یکی از دیگری مجزا ساخت؛ فردوسی گفت، و امروز ما، به پیروی از فردوسی، تکرار می گوئیم، که نه تنها ترکان را نمی توان از سایر اقوام خراسان متمایز ساخت؛ بل اصولاً در میان اقوام سرزمین ما نمی توان خط فاصل کشید و نمی توان بر جدا سازی اقوام، سرمایه گذاری سیاسی

- لارنس لاکهارت: انقراض سلسله صفویه؛ ترجمه اسماعیل دولتشاهی؛ تهران ۱۳۹۳؛ ص ۱۴^{۱۷}

کرد؛ و هر کسی چنین ادعایی را امروز مطرح می کند، بدون کمترین تردید روح مریض و اهداف شیطانی دارد. با نگاه به گذشته ای که داشته ایم، ما همه، و بدون کمترین تردیدی هر کدام از ما، «چندین قومی» و «چندین فرهنگی» هستیم!

و اما بعد بحث اصلی این است که پان تورکیزم یک نظریه معاصر است^{۱۸} که در حوالی جنگ اول جهانی شکل گرفت و یک عکس العمل فکری و سیاسی و عاطفی در برابر فروپاشی امپراطوری عثمانی بود؛ اول این پان تورکیزم اول قابل تعمیم بر تاریخ قدیم نیست؛

دوم پان تورکیزم کدام نظریه منسجم نیست و شاخه های متعدد آن مشی فکری متفاوتی را دنبال می کنند؛ و سوم آن چه بنام «تهدید پان تورکیزم» عنوان می شود، یک ادعای «ایران کنونی» بوده است؛ هم از نظر رقابت صفویان و عثمانیان که بعد رقابت ترکیه و ایران جایگزین آن شد؛ هم از این نظر که ترکیه برای مدت طولانی مرکز خلافت تسنن و ایران مرکز تشیع بوده، و این تمایز مذهبی برای مدت طولانی به مردم به حیث یک شاکله یک چیزی بنام «هویت ایرانی» فروخته شده است؛ و هم از نظر وزن و نفوذ گسترده ترکان بر انکشافات سیاسی داخلی؛ بنا بر همه این ملاحظات ایران کنونی با یک «ترک هراسی» سهمگین تلقین شده است؛ اما این وضعیت نه در سرزمین و در تاریخ ما مطرح بوده، و نه بر افغانستان معاصر قابل انتقال است؛ تکرار می نویسیم که ترک هراسی که در ایران کنونی دامن زده می شود، قابل انتقال به افغانستان نیست؛ بشیر بغلانی و لطیف پدram که این را عنوان می کنند، تنها دچار یک خبط خشن تاریخی نیستند؛ اینان، با گفت خود، نشان می دهند که ذهن شان در گرو نظریات رسمی در ایران کنونی است، نظریاتی که هنوز از ریب و فریب خود باید امتحان بدهند.

پایان قسمت چهارم

- بحث پان تورکیزم، یک بحث مفصل است؛ نک. کاوه بیات: پان تورکیزم و ایران؛ تهران ۱۳۸۷^{۱۸}